

مصاحبه روتنه فانه از حزب مارکسیست-لنینیست آلمان با یک مارکسیست-لنینیست ایرانی درباره

خیزش‌های اخیر در ایران

<https://www.rf-news.de/2026/kw03/iran-interview-marxist-leninist>

روتنه فانه: در سال‌های اخیر شاهد اعتراضات و خیزش‌های توده‌ای در ایران بوده‌ایم. خیزش‌های اخیر چه تفاوتی با اعتراضات گذشته دارند؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: از شما برای این مصاحبه تشکر می‌کنم. این فرصت خوبی است تا صدای انقلابیون ایران شنیده شود. همان‌طور که می‌دانید، ایران تحت حاکمیت یک حکومت فاشیستی اسلامی اداره می‌شود. از همان آغاز، حقوق و آزادی‌های دموکراتیک—مانند حق تجمع، حقوق زنان، حقوق سندیکایی طبقه کارگر و حقوق پایه‌ای اقوام—همواره از اهداف اصلی سرکوب این رژیم بوده‌اند. همین واقعیت توضیح می‌دهد که چرا مطالبات دموکراتیک در طول تاریخ همواره در مرکز مبارزات قرار داشته و نقش پیشرو در اعتراضات و خیزش‌های توده‌ای ایفا کرده‌اند.

برای نمونه، در آخرین موج اعتراضات پس از قتل ژینا امینی، ده‌ها مبارزه دموکراتیک سرکوب‌شده در سراسر کشور فوران کرد. زنان، جوانان و گروه‌های اجتماعی تحت ستم، فرصتی یافتند تا به خیابان‌ها بیایند و علیه سرکوب سیستماتیک، قوانین تبعیض‌آمیز و سلب آزادی‌های پایه‌ای اعتراض کنند.

اما موج کنونی خیزش‌ها متفاوت است. این موج به‌طور مستقیم بر اثر دلایل کاملاً اقتصادی—به‌ویژه سقوط شدید ارزش پول ملی—شعله‌ور شد. البته این فقط جرقه فوری بود. هر خیزشی پیشینه‌ای طولانی دارد و این وضعیت غیرقابل‌تحمل اقتصادی عمیقاً با سال‌ها مبارزه دموکراتیک و سرکوب درهم‌تنیده است. با این حال، آنچه این مقطع را متمایز می‌کند این است که مطالبات دموکراتیک دیگر به‌طور صریح بیان نمی‌شوند. به‌ندرت شعارهایی درباره اصلاحات، حقوق یا آزادی‌ها شنیده می‌شود. در عوض، شعار غالب و تقریباً همگانی این است:

«مرگ بر جمهوری اسلامی»!

امروز شاهد حضور مردمی از عمیق‌ترین لایه‌های جامعه در خیابان‌ها هستیم—کسانی که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند. مطالبات آنان رادیکال و اقتصادی است و به بقا گره خورده است. در شرایط کنونی هیچ آینده‌ای برای آن‌ها وجود ندارد و همین واقعیت آنان را به رویارویی مستقیم با رژیم سوق می‌دهد. این امر خیزش را به‌شدت رادیکال کرده است. مردم آماده‌اند جان خود را به خطر بیندازند؛ احساس می‌کنند همه‌چیز را از پیش باخت‌اند. به همین دلیل، پتانسیل واقعی برای تغییرات عمیق و بنیادین وجود دارد؛ بسیار فراتر از آنچه در جنبش‌های اعتراضی پیشین دیده‌ایم.

روتنه فانه: نقش طبقه کارگر چیست؟ وضعیت نیروهای مبارز در گذشته چگونه بوده است؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: تا کنون اعتصاب‌هایی پراکنده رخ داده، اما حضور سازمان‌یافته و آشکار طبقه کارگر به‌عنوان نیرویی متحد در تظاهرات دیده نمی‌شود. این به‌هیچ‌وجه به معنای غیبت طبقه کارگر نیست. برعکس، بسیاری از کسانی که در خیابان‌ها

هستند از پیشینه کارگری می‌آیند و کل پویایی این موج جدید خیزش‌ها حول بدتر شدن شرایط اقتصادی می‌چرخد؛ شرایطی که بیش از همه به طبقه کارگر ضربه زده است.

همان‌طور که گفتیم، تحت حاکمیت رژیم اسلامی، حق تجمع و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری همواره به‌طور سیستماتیک انکار شده است. بدیهی است که همه سازمان‌های انقلابی، چپ، کمونیستی و مارکسیست-لنینیست نیز در سال‌های نخست پس از به قدرت رسیدن رژیم، به‌طرزی بی‌رحمانه نابود شدند. با توجه به این تاریخ سرکوب، نباید تعجب کرد که طبقه کارگر امروز قادر نیست به‌عنوان یک طبقه متحد با ساختارهای سازمانی روشن و مطالبات مشخص در خیزش‌های کنونی عمل کند.

این وضعیت تنها به طبقه کارگر محدود نیست. حتی بخش‌های خرده‌بورژوازی که اکنون آشکارا در تقابل انقلابی با رژیم قرار گرفته‌اند نیز با همین شرایط روبه‌رو هستند. در نتیجه، آنچه شاهد آن هستیم بسیج توده‌های عمدتاً بی‌سازمان است—بدون سازمان‌های پایدار، چشم‌انداز سیاسی روشن یا جهت‌گیری واحد. فقدان نیروهای مبارز سازمان‌یافته نه نشانه کمبود خشم یا پتانسیل انقلابی، بلکه حاصل دهه‌ها سرکوب سیستماتیک و نابودی سازمان‌یابی مستقل سیاسی و طبقاتی است. در همین‌جا، هم‌زمان، زمینه‌ای برای نقد مارکسیست-لنینیست‌ها نیز وجود دارد که چرا نتوانستند تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مناسبی برای گسترش مبارزه و دسترسی به توده‌های وسیع‌تر تکامل دهند.

روته فانه: رسانه‌های بورژوایی اغلب پسر شاه را به‌عنوان آلترناتیو مطرح می‌کنند. امپریالیست‌های غربی نیز می‌خواهند او را به‌عنوان گزینه جایگزین جا بزنند. وضعیت در ایران چگونه است؟ نظر شما چیست؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: ایران کشوری با نزدیک به ۹۰ میلیون جمعیت است؛ بنابراین کاملاً طبیعی است که گرایش‌ها، جنبش‌ها و آلترناتیوهای سیاسی گوناگونی وجود داشته باشند و هر یک مدعی پایگاه اجتماعی باشند. در هر تحول بزرگ در ایران، امپریالیست‌های غربی هرگز منفعل نمی‌مانند؛ آن‌ها مداخله می‌کنند و می‌کوشند روند تحولات را مطابق منافع خود شکل دهند. در این چارچوب، پسر شاه به‌طور فعال از سوی رسانه‌های بورژوایی و امپریالیستی به‌عنوان آلترناتیو تبلیغ می‌شود.

پسر شاه عمدتاً حس نوستالژی را در میان بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی برمی‌انگیزد؛ به‌ویژه لایه‌های پایین‌تر خرده‌بورژوازی—عمدتاً لایه‌های لومپنی جامعه. این‌ها همان لایه‌هایی بودند که هنگام به قدرت رسیدن خمینی، به‌عنوان نیروی خیابانی فعال عمل کردند. حتی امروز نیز گزارش‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این عناصر لومپن، چه در داخل و چه در خارج از کشور، زمانی که شعارهایی علیه هر دو دیکتاتور—خامنه‌ای و پهلوی—سر داده می‌شود، با تیغ و سلاح‌های دیگر به سایر معترضان ایرانی حمله می‌کنند. رسانه‌های امپریالیستی غربی نه‌تنها بازتاب‌دهنده این نیروها هستند، بلکه آن‌ها را فعالانه تقویت می‌کنند. به همین دلیل، در رسانه‌های جریان اصلی، صدای آن‌ها اغلب به‌عنوان صدای غالب یا حتی تنها صدا جلوه داده می‌شود.

اما این تصویر رسانه‌ای بازتاب واقعی جامعه ایران نیست. در واقعیت، شعارهای غالب در میان دانشجویان، زنان و اقوام تحت ستم روشن و ثابت بوده است:

«مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر»!

تقریباً همه جنبش‌های دموکراتیک داخل ایران—از جمله تشکلهای زنان، اکثریت قاطع دانشجویان دانشگاه‌ها، سندیکاها، زیرزمینی کارگری و سازمان‌های نماینده اقوام—موضعی روشن و اصولی علیه هم رژیم اسلامی و هم بازگشت سلطنت اتخاذ کرده‌اند.

مسئله، کمبود مخالفت با پسر شاه نیست، بلکه نبود دسترسی به رسانه‌های جریان اصلی است. همچنین بسیار مهم است که در نظر داشته باشیم این رسانه‌ها از پشتیبانی بسیار سازمان‌یافته سرمایه مالی بین‌المللی برخوردارند. در مقابل، پسر شاه به همراه نیروهای راست افراطی و شبه‌فاشیستی، از پوشش رسانه‌ای و حمایت سیاسی بی‌اندازه‌ای از سوی محافل امپریالیستی غرب برخوردار است. این امر این توهم را ایجاد می‌کند که او نماینده یک اجماع ملی گسترده است.

با این حال، این به معنای دست‌کم گرفتن خطر نیست. حتی با پایگاه اجتماعی نسبتاً محدود، چنین نیروهایی—با پشتوانه رسانه و سرمایه امپریالیستی—می‌توانند جنبش را منحرف یا مصادره کنند. این خطری واقعی است. اما باید به روشنی درک کرد که آن‌ها نماینده خواست‌های اکثریت مردمی که امروز در خیابان‌های ایران مبارزه می‌کنند، نیستند.

روته فانه: مهمترین وظیفه کمونیست‌ها و انقلابیون چیست؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: در مرحله کنونی، دو اردوگاه اصلی در شکل‌دهی به تظاهرات و اعتراضات نقش دارند. یک اردوگاه—به‌طور آشکار یا ضمنی—خود را با امپریالیست‌های غربی همسو می‌کند. دیدگاه آن‌ها این است که با مداخله امپریالیستی می‌توان جمهوری اسلامی را سرنگون و نظامی مشابه جوامع سرمایه‌داری غربی جایگزین کرد. اردوگاه دیگر متشکل از نیروهای چپ، دموکرات و مترقی است که معتقدند تنها از طریق کنش مستقل مردم—با سرنگونی هم‌ارتجاع و هم نیروهای وابسته به امپریالیسم—می‌توان جامعه‌ای واقعاً رهایی‌بخش بنا کرد.

میان این دو اردوگاه نبردی شدید در جریان است. پسر شاه و نیروهای امپریالیستی غربی به‌شدت سازمان‌یافته، دارای منابع مالی فراوان و برخوردار از حمایت سرمایه و رسانه غربی هستند. در مقابل، اردوگاه مترقی پراکنده و تا حد زیادی بی‌سازمان باقی مانده است. سازمان‌های کوچک بسیاری وجود دارند، اما تاکنون پیشرفت واقعی در جهت وحدت مشاهده نشده است.

ما به‌عنوان مارکسیست-لنینیست‌ها بر این باوریم که اگر این مرحله جدید انقلاب ماهیتی دموکراتیک دارد، آنگاه وظیفه مرکزی ما ایجاد پیوندهای قوی و عملی میان این سازمان‌های پراکنده است. هدف باید تشکیل یک کمیته یا نهاد هماهنگ‌کننده سراسری باشد که نماینده منافع و مطالبات همه نیروهای دموکراتیک باشد—نه فقط کمونیست‌ها. یک انقلاب دموکراتیک تنها زمانی می‌تواند پیروز شود که همه صداهای دموکراتیک را متحد کند: مارکسیست-لنینیست‌ها، چپ‌ها، ملی‌گرایان، جنبش‌های زنان، اقوام و سایر نیروهای مترقی.

در این چارچوب، فوری‌ترین و عینی‌ترین وظیفه‌ای که همه مارکسیست-لنینیست‌ها می‌توانند و باید در آن پیشگام شوند، گردآوری و سازمان‌دهی همه نیروهای دموکراتیک، انقلابی و مترقی حول دو مطالبه بنیادین است که ماهیت یک انقلاب دموکراتیک را تعریف می‌کند:

نه به همه ارتجاعیون، نه به همه امپریالیست‌ها.

بر این اساس، باید یک آلترناتیو روشن را طرح کنیم: بیابید کشورمان را با نیروی عظیم و خلاق توده‌های سازمان‌یافته خود بسازیم.

تنها با ایستادن زیر یک پرچم مشترک علیه همه نیروهای فاشیستی و ارتجاعی—چه مورد حمایت امپریالیسم آمریکا باشند، چه اسرائیل یا هر قدرت امپریالیستی دیگر—می‌توان جنبش را از شورش خودبه‌خودی به‌سوی یک انقلاب دموکراتیک آگاهانه و پیروزمند پیش برد.

روته فانه: مشابه سیاست جبهه متحد در کشورهای دیگر؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: بله، بسیار شبیه به مدل جبهه متحد است، با یک تفاوت اساسی: ما هم‌اکنون تحت یک رژیم فاشیستی زندگی می‌کنیم. همین واقعیت، ضرورت ایجاد جبهه متحد را ایجاب می‌کند. در چنین شرایطی، مارکسیست-لنینیست‌ها باید پیشگام باشند—نه صرفاً با اعلامیه‌ها، بلکه با استدلال‌های قانع‌کننده و تلاش‌های واقعی در عمل که بتواند اعتماد توده‌ها را جلب کند.

بخش‌های مختلف خرده‌بورژوازی، همراه با کارگران، زنان، دانشجویان و اقوام تحت ستم، همگی از سوی رژیم فاشیستی اسلامی سرکوب می‌شوند. اگر به‌دقت به جنبش‌های مترقی و چپ نگاه کنید، می‌توانید دو معیار خودجوش را که از پایین سربرمی‌آورند و می‌توانند پایه وحدت باشند، تشخیص دهید. نخست، رد قاطع و بی‌امان رژیم فاشیستی اسلامی—نه به هر نوع حاکمیت فاشیستی اسلامی. این معیار نخستین است که یک جنبش را مترقی تعریف می‌کند. دوم، درک مشترک این‌که آینده کشور باید عاری از هرگونه مداخله امپریالیستی باشد، چه از بلوک غرب و چه از بلوک شرق.

در درون خود چپ، بر سر این نکته دوم کشمکش جدی وجود دارد. برخی نیروها می‌کوشند روسیه و چین را توجیه یا حتی از آنها دفاع کنند، در حالی که برخی دیگر تصور می‌کنند حمایت امپریالیسم آمریکا می‌تواند تغییرات مثبتی به همراه آورد. وظیفه ما این است که موضعی روشن نزد توده‌های وسیع اتخاذ کنیم:

نه به هرگونه مداخله امپریالیستی، بدون استثنا.

امپریالیسم، در هر شکلی، با رهایی واقعی ناسازگار است.

هدف مرکزی این جبهه متحد باید ایجاد یک اردوگاه قوی و مستقل باشد که قادر باشد در برابر اردوگاه مقابل—که مورد حمایت امپریالیسم آمریکا است و از نظر سیاسی توسط چهره‌هایی مانند پسر شاه نمایندگی می‌شود—ایستادگی کند. او صرفاً مخالف رژیم اسلامی نیست؛ بلکه دشمنی حاد برای توده‌های وسیع مردم است. یکی از وظایف فوری این جبهه متحد آینده، بالا بردن آگاهی توده‌ای نسبت به این واقعیت و پیامدهای سیاسی آن است.

امپریالیست‌ها و عروسک‌های محلی آن‌ها هرگز نمی‌توانند متحد مردم باشند. افشای این حقیقت و سازمان‌دهی حول آن، شرط اساسی تبدیل جبهه متحد به نیرویی واقعی است که بتواند مبارزه را به‌سوی نتیجه‌ای دموکراتیک و واقعاً رهایی‌بخش هدایت کند. تنها پس از شکل‌گیری موفق این جبهه متحد مردمی است که امکان طرح و توسعه استراتژی‌های سوسیالیستی به‌طور درست فراهم می‌شود.

روته فانه: نقش روسیه و چین چیست؟ آن‌ها چگونه دیده می‌شوند؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: روسیه و چین دو قدرت بزرگ امپریالیستی هستند که به‌طور فعال از رژیم اسلامی حمایت می‌کنند. این مسئله به‌طور گسترده‌ای از سوی توده‌ها شناخته شده است و در نتیجه خصومت عمیقی نسبت به هر دوی آنها وجود دارد. مردم نقش آن‌ها را در دفاع و تثبیت رژیم اسلامی به‌روشنی می‌بینند. با این حال، این مخالفت ناشی از یک آگاهی ضدامپریالیستی رشدیافته و سازمان‌یافته نیست؛ بلکه عمدتاً خودبه‌خودی و واکنشی است.

در عین حال، لایه‌های زیادی از جامعه نگاه انتقادی مشابهی نسبت به امپریالیست‌های غربی ندارند. این توهم به‌طور گسترده وجود دارد که اتحادیه اروپا یا حتی ایالات متحده می‌تواند به متحدی قابل اعتماد یا مترقی در مبارزه علیه رژیم اسلامی تبدیل شود. این سردرگمی خطرناک است. بخشی از وظیفه مرکزی مارکسیست-لنینیست‌ها این است که نه تنها نقش امپریالیستی روسیه و چین، بلکه نقشی را که امپریالیست‌های غربی برای خود در آینده تدارک می‌بینند—به‌ویژه در دفاع و ترویج چهره‌هایی مانند پسر شاه—روشن کنند.

بنابراین، ارتقای آگاهی واقعی ضد امپریالیستی یکی از مسئولیت‌های محوری مارکسیست-لنینیست‌ها و جبهه متحد مردمی آینده است. توده‌ها باید بتوانند منافع و سازوکارهای امپریالیستی نهفته در همه قدرت‌های بزرگ—چه شرقی و چه غربی—را تشخیص دهند. یک امپریالیسم صرفاً به این دلیل که با بلوک امپریالیستی دیگری مخالفت می‌کند، مترقی نمی‌شود.

در این زمینه، تجربیات اخیر مانند ونزوئلا باید به عنوان هشدار روشن عمل کند—به‌ویژه برای آن دسته از «چپ‌نماها» که هنوز در توهم‌اند که امپریالیسم روسیه یا چین می‌تواند به نوعی آینده ایران را تضمین کند و هم‌زمان با امپریالیسم آمریکا مقابله نماید. یک اردوگاه امپریالیستی نمی‌تواند راحل اردوگاه امپریالیستی دیگر باشد. بدون یک خط مستقل و اصولی ضد امپریالیستی، هر انقلابی در معرض ربوده شدن و منحرف شدن علیه منافع خود توده‌ها قرار می‌گیرد.

روته فانه: پیام شما چیست و کمونیست‌های بین‌المللی چگونه می‌توانند از این جنبش حمایت کنند؟

پاسخ مصاحبه‌شونده: پیش از هر چیز، سازمان‌های کمونیستی بین‌المللی نباید تمرکز خود را صرفاً به نیروهای صراحتاً چپ محدود کنند. آن‌ها باید صداهای همه نیروهای دموکراتیکی را که در میدان مبارزه می‌کنند بازتاب دهند، از آن‌ها دفاع کنند و تقویت نمایند. این همان چیزی است که جنبش دموکراتیک کنونی در ایران به‌شدت به آن نیاز دارد. یک انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند صرفاً به نام طبقه کارگر به‌تنهایی سخن بگوید؛ بلکه باید فعالانه از همه نیروهای انقلابی، دموکراتیک و مترقی که در خیابان‌ها با رژیم مقابله می‌کنند حمایت کرده و آن‌ها را متحد سازد.

در این چارچوب، بر این باورم که فوری‌ترین و عینی‌ترین وظیفه‌ای که جنبش‌های کمونیستی بین‌المللی می‌توانند انجام دهند، ترویج دو شعار مرکزی است که هم‌زمان ماهیت دموکراتیک انقلاب ما را تعریف می‌کند:

نه به همه ارتجاعیون، نه به همه امپریالیست‌ها.

این اصول خط روشنی در برابر هم رژیم اسلامی و هم هر آلترناتیو امپریالیستی یا نیابتی تحمیلی از بیرون ترسیم می‌کند.

کمونیست‌های بین‌المللی باید به‌طور پیوسته از این ایده دفاع کنند که این خود مردم هستند که باید آینده دموکراتیک‌شان را تعیین کنند—عاری از مداخله امپریالیستی و سلطه ارتجاعی. مردم ایران، به‌ویژه پس از تحمل دو رژیم خشن و سرکوبگر—سلطنت پهلوی و رژیم اسلامی—واقعاً شایسته یک جامعه دموکراتیک‌اند. ایستادن قاطع بر این مبنا، نجیبانه‌ترین، معنادارترین و اصولی‌ترین شیوه‌ای است که کمونیست‌های بین‌المللی می‌توانند از این جنبش حمایت کنند.